

## جان بر سر قلم

خسرو صادقی بروجنی

«از میان نوشته‌ها تنها دوستدار آنم که با خون خود نوشته باشند. با خون بنویس تا بدانی که خون جان است.» (نیچه)

روزنامه‌نگاران نیز همچون دیگر قلم به‌دستان راستین که جز برای حقیقت و وجدان بیدار انسانی قلم نمی‌زنند در این سرزمین پر ادبار هیچ‌گاه زندگی آسوده‌ای<sup>۱</sup> را تجربه نکرده‌اند. تاریخ این دیار مشحون است از جان باختگان راه قلم و حقیقت. در این میان جای روزنامه‌نگاران نیز خالی نیست. البته روزنامه‌نگارانی که بال‌بگشوده و از گندستان «روزمرگی» و «ابتذال» رهایی یافته‌اند و «نه» را بارساترین آوا در سرزمینی سرداده‌اند که شبیح سکوت از بیم دژخیم بر پهنای آن گسترانده شده، روزنامه‌نگارانی که با سرخی خون خود تاوان «نه» گفتنشان را به فقر و فساد و بی‌عدالتی گرفته‌اند. آری آن‌چه امروز باید بدانیم این نکته است که تنها «نوشتن» مهم نیست بلکه «برای که» و «برای چه» نوشتن نیز تعهدی بس خطیر است.

ارزش کلام در رابطه‌ی آن با زندگی و عمل است. کلام به‌خودی خود می‌تواند شمشیر دودم باشد؛ در رابطه با درک، صحیح شرایط تاریخی کلام می‌تواند راه‌گشای آینده باشد و نیروهای خلاق اجتماعی را در جهت تعالی و کمال انسانی بسیج کند.

اما اگر رابطه‌ی کلام با عمل اجتماعی قطع شود، اگر کلامی بر زبان آید که از ضرورت زمان و امکان توانایی‌های حقیقی نیروهای اجتماعی برنخیزد، هیچ نتیجه‌ی عملی نخواهد داشت و به‌عمل نخواهد پیوست. در این صورت، سخن‌ها به‌کردار بازی خواهد بود و جامعه رو به‌قهقرا خواهد رفت.

رتال جامع علوم انسانی

۱. براساس نتایج ارایه شده در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد ارتباطات مهرداد خلیلی ۹۱/۵ درصد روزنامه‌نگاران در محیط کار خود دچار فشار روانی هستند. ۷۱/۵ درصد روزنامه‌نگاران به‌دلیل استرس شغلی با همسر خود دچار اختلاف شده‌اند. ۱۰۰ درصد روزنامه‌نگاران فاقد احساس امنیت شغلی هستند و ۶۹ درصد آنان دست‌کم یک‌بار تصمیم به‌ترک این شغل گرفته‌اند. ۶۶ درصد روزنامه‌نگاران دارای یکی از عارضه‌های پرخاش‌گری، بی‌خوابی، افسردگی، خواب‌آلودگی، شتاب‌زدگی در انجام امور و فراموشی هستند و براساس بررسی‌های سازمان بین‌المللی کار، روزنامه‌نگاری یکی از ۱۰ شغل پرخطر به‌شمار می‌آید.

«نویسنده ملتزم می‌داند که سخن همانا عمل است. می‌داند که آشکار کردن تغییر دادن است. نمی‌توان آشکار کرد مگر آن که تصمیم بر تغییر دادن گرفت. نویسنده ملتزم آن رویای ناممکن را از سر به‌در کرده است که نقش بی‌طرفانه و فارغانه‌ای از جامعه و از وضع بشری ترسیم کند. انسان موجودی است که در برابر هیچ موجودی نمی‌تواند بی‌طرف باشد»<sup>۱</sup>

حاکمان همیشه امیدوارند که گذشت زمان خاکستر فراموشی بر تباهی‌ها و جنایت‌هاشان بپاشد، تاریخ اما به‌ندرت فرزندان خویش را از یاد می‌برد. نشان به‌آن نشان که میرزاده عشقی‌ها و فرخی یزدی‌ها در قلب مردم هستند، همچنان که ازانی‌ها و گل‌سرخ‌ها و کیوان‌ها، ولی قاتلان این انسان‌های آزاده که زندگی خود را وقف روشنگری مردم کردند، جز بدنامی نصیبی نبرده‌اند و جز مزبله‌ی تاریخ جایگاهی نیافته‌اند.

«روزنامه‌نگاری، خبرنگاری» و «امنیت شغلی، آسایش» این‌ها واژگانی هستند که به‌جرات می‌توان گفت هیچ‌کجای گیتی و هیچ‌زمانی آشتی‌پذیر نبوده‌اند بلکه همواره در تعارض با یک‌دیگر بوده‌اند. به‌همزیستی این مفاهیم در جوامع توتالیتر امید نبوده و نیست اما آن‌چه آمارهای سازمان ملل و سازمان‌های مدافع حقوق روزنامه‌نگاران می‌گویند در جوامع مدرن که مدنیت به‌رشد و کمال رسیده است نیز روزنامه‌نگاری جز و پرخطرترین مشاغل به‌حساب می‌آید. حرفه‌ای که هیچ‌زمان با عافیت‌طلبی همراه نبوده و نیست و همیشه بیم‌جان در آن درج است. با این همه از جاذبه‌های این حرفه هیچ‌کم نمی‌شود، چه بسیار صاحب‌نامانی که در بیوگرافی خود به‌هر حال می‌نویسند که دورانی روزنامه‌نویسی کرده‌اند. کسانی چون همینگوی، سارتر و مارکز که گفته‌اند به‌هرجا رسیده‌اند مدیون دوران روزنامه‌نگاری هستند و هنوز میل بدان دارند. روزنامه‌نگاران راستین همواره وجدان بیدار اجتماع خویش بوده‌اند که با آشکار کردن پلیدی‌ها در مبارزه با آن‌ها کوشا بوده‌اند و جامعه‌ی نوینی را نوید داده‌اند. انتقاد از وضع موجود برای فرجامی موعود.

«راستین» چرا که بوده‌اند کسانی که با همین عنوان (روزنامه‌نگار) زینت‌المجالس شدند. گاه صاحب‌مقام و موقع و گاه وکیل و سناتور.

سرگذشت روزنامه‌نگاران بیدار دل ایران کارنامه‌ای است از تاریخ پراگنده این سرزمین. چرا که آنان همواره پیش‌قراولان مبارزه‌ی ملت بوده‌اند.

قتل میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل اعلام آغاز استبداد صغیر محمد علی شاهی بود، روزنامه‌ها توقیف شدند. کودتای لیاخوف روسی لبه‌ی تیز شمشیرش را متوجه روزنامه‌نگاران مردمی کرد. زیرا آن‌ها به‌مثابه‌ی وجدان بیدار مردم و خورشیدهای بیداری، خواب سده‌های میانی کهنه‌اندیشان را به‌هم زده بودند و به‌قول نیما آب در خوابگاه مورچگان ریخته بودند. از این

---

۱. ادبیات چیست؟ - ژان پل سارتر، برگردان ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی - چاپ زمان.

رو میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را به قتل رساندند همچنان که ملک المتکلمین آن سخنران کبیر را دل وروده با خنجر به بیرون کشیدند و سلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه‌ی «روح القدس» را پس از عذابی الیم از پا درآوردند.

صوراسرافیل بخش ارزنده از مطبوعات انسانی ماست. او در یادها و در وجدان تاریخی مردم، در ضرورت زمان، و در تپش دل‌هایی که ایران را دوست دارند زنده است.

قتل عشقی و فرخی خبر داد که دوران آزادی مشروطه پایان گرفته است. کشته شدن محمد مسعود، کریم‌پور شیرازی و خسرو گل‌سرخ‌ی هر کدام شروع مقطعی از استبداد پهلوی بود. محمد مسعود می‌خواست برای مبارزه با فساد ریشه‌ی جهل و فقر را بسوزاند و خسرو گل‌سرخ‌ی عدالت خواهی بود که «یک با یک برابر نیست» را سرداد و مرگش اثبات حرفش بود.

غروب روز سه‌شنبه ۳۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشکر ۲ زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر فاطمی و کریم‌پور شیرازی و بقیه‌ی قربانیان کودتای ۲۸ مرداد بود، مراسم چهارشنبه سوری با شرکت جمعی از درباریان و اشرف و علی‌رضا (برادر شاه) انجام گرفت. آنان در این آخرین روزهای سیاه سال کودتا سرمست از باده‌ی غرور و پیروزی، یک زندانی را از زندان بیرون کشیدند و به میدان آوردند تا رذالت و کینه‌ی ناپاک خود را در قالب تفننی چندش‌آور به نمایش بگذارند. قربانی این نمایش وحشیانه، روزنامه‌نگار و شاعر آزاده‌ای بود که همواره در کنار رهبر دولت ملی، با قلمی به تیزی شمشیر، پرده‌های خیانت و تزویر دربار و ارتجاع را می‌درید و بر دل‌های سیاهشان داغ می‌نهاد. قربانی را در میان مزدوران درباری مدتی به توهین و تمسخر گرفتند و آن‌گاه پیکرش را آلوده به نفت کردند و با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. او در میان آتش به هر سو می‌دوید و جنایتکاران بی‌وطن بر افت و خیز و فریاد و فغان او می‌خندیدند. سر نیزه‌ی سربازان مانع این می‌شد که بازیگر این نمایش از میدان دید تماشاگران بیرون و لذت پست آن‌ها را ناتمام گذارد.

سوزاندن کریم‌پور، سوزاندن وجدان بیداری بود که اقتضای زمانه طالبش بود. کریم‌پور را سوزاندند چرا که «راستین» بود و گفته بود: «به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام که حقایق را بگویم و بنویسم ولو این که به قیمت جانم تمام شود. من با خدای خویش عهد و پیمان محکمی بسته‌ام... چون من پرده‌هایی را بالا می‌زنم که در آن هزارها خیانت، هزارها فساد و هزارها بدبختی و بیچارگی نهفته است. من مصمم هستم که این مبارزه‌ی سرسخت و آشتی‌ناپذیر را تا سرحد مرگ شرافتمندانه‌ی سرخ که ایده‌آل و آرزوی دیرینه‌ی من است دیوانه‌وار دنبال کنم.»

از صوراسرافیل شروع و با فرخی و یزدی ادامه یافت و... اما همه‌ی این‌ها به راستی باید می‌مردند چرا که جریشان مسلم بود: به دخمه‌های سکوت پناه نبردند و زبان در کام و سر در گریبان نکشیدند تا توفان بی‌امان بگذرد. باید می‌مردند چرا که در شبستان پلیدی‌ها از سپیده‌دم سخن گفتند.